



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

روان‌شناسی اجتماعی زنان در شعر بهار

چکیده:

سخنان بهار در باب زنان آمیزه‌ای است از ناسازها. در این مقاله سعی بر آن است که چهره زن در دیوان بهار کوتاه و کامل کاویده و تناقضات فکری او در این باب گزارده شود. بهار به عنوان شاعری جامعه‌گرا از درد جامعه‌گریزی ندارد. او بی‌تردید از بن جان باور دارد که بخش بزرگی از مشکلات جامعه با مشکلات زنان تنیده شده است. از این رو از ژرفای نهاد خویش آرزومند آزادی زنان و احقاق حقوق انسانی برای آنان

است.

اما اگر در شعر بهار نیک باریک شویم، در خواهیم یافت که او اگر چه شعار آزادسازی زنان را سرمی‌دهد اما هیچ‌گاه نمی‌تواند خود را به تمامیت از زیر سایه مهیب تفکرات پدرسالارانه بازگیرد و نجات بخشد و از این روست که اگر اندیشه بهار را برهنه کنیم، در می‌یابیم که او نیز زن را خطایی بنیادین در آفرینش می‌داند. در این مقاله، برخی از ویژگی‌های روان‌شناسیک زنان که در دیوان بهار آمده از جمله حسادت، نارسی سیسم و... بررسیده و



دکتر تورج عقدايي

باز نموده شده است که اندیشه‌های بهار در این زمینه‌ها با یافته‌های روان‌شناسی هم سو و هم افق اند. از سوی دیگر بر روی نگرش بهار بر زن به عنوان همسر، مادر، روسپی و... درنگ شده و نشان داده شده که زن برای بهار، موجودی است که بودنش تنها با خدمت به مرد توجیه می‌شود. بهار هرگز نمی‌تواند بپذیرد که زن برای خود زندگی کند. زندگی زن از دید بهار با ایثارگری، شکیبایی و پاکی معنا می‌گیرد و پرواضح است که این هر سه مستلزم حضور «دیگری» است تا به تحقق رسد و این

«دیگری» از منظر بهار کسی جز مرد نیست.

در این مقاله سعی شده تا نشان داده شود بهار نیز از بی‌راهگی‌ها و سوییمندی‌ها و پیشداوری‌ها در امان نبوده است. اما ارزش کار بهار بی‌تردید در آن است که او یکی از آغازگران جدی این راه تاریک و رازناک است. پرواضح است که هیچ آغازگری نمی‌تواند از بی‌ثباتی فکری در امان باشد، چرا که، بازنگری و جایگزین‌سازی در آنچه تاکنون اندیشیده‌ایم، دیده‌ایم، شنیده‌ایم و دریافته‌ایم، کار سهل و ساده‌ای نیست و این روست که افکار بهار در باب زنان چنین گرفتار دوپارگی و تناقض است.

همواره جنس در تعیین نقش و پایگاه اجتماعی و مسائل روحی زنان در تقابل با مردان مؤثر بوده است. تمام جوامع بشری از زن و مرد انتظارات متفاوتی دارند. تقسیم کارهای درون و بیرون خانه بین زنان و مردان، با وجود آنکه از تقسیمات اولیه کار به شمار می‌آید، به نقش متفاوت این دو جنس اشاره دارد.

جدا کردن قلمرو فعالیت زن و مرد که خود محصول زندگی اجتماعی است، در طول تاریخ بر تن و روان این دو اثر نهاده و موجب تفاوت‌هایی در دریافت‌های عینی و ذهنی آنان گشته است. این مسئله که هر یک از زن و مرد برای کاری ساخته شده‌اند از خانه و نگاه متفاوت پدر و مادر به فرزندان مونث و مذکرشان نشأت می‌گیرد و بعدها ابعاد اجتماعی می‌یابد.

پدران و مادران، هم بدان سان که با آنان رفتار شده است، گرچه می‌خواهند نسبت به فرزندان خویش به داشتن عاطفه‌ای یکسان و رعایت حقوقی مساوی، باور دارند، خواسته یا ناخواسته، پسران و دختران خویش را به گونه‌ای ناهمسان تربیت می‌کنند و آنان را در مسیرهای مختلفی برای زندگی قرار می‌دهند. بنابراین می‌توان بر آن بود که این آموزه‌های محیط است که موجب می‌شود هویت جنسی و نقش‌های جنسیتی در نهادمان راه جوید. از این رو، می‌بایست جنس را از جنسیت بازساخت؛ «چرا که جنس بر تفاوت‌های بیولوژیک میان زن و مرد دلالت دارد ولی جنسیت ناظر به ویژگی‌های روانی و شخصی است که جامعه آن را تعیین می‌کند.»^۱

از سوی دیگر تلاش هر یک از دو جنس، برای سلطه بر دیگری در تاریخ، دو دوره مشخص مادرسالاری و پدرسالاری را به وجود آورده است. اما باید دانست که این دو جنس در هیچ لحظه‌ای از تاریخ از هم بی‌نیاز نبوده‌اند. گویی این دو، دو گانه‌هایی هستند که تنها در یگانه شدن به کمال خویش دست می‌یابند.

اما دیرزمانی است که عنان اختیار جامعه به کف مردان سپرده شده و اینان با بهره‌گیری از سلطه اجتماعی و اقتدار خویش، زنان را موجوداتی نادان و زبون قلمداد کرده، با تعابیری سرد و موهن و داوری‌های ناروا، تلخ و گزاینده از آنان سخن گفته و با نهادینه کردن نظام مرد سالار (Patriarchy) از طریق نهادهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی زنان را سرکوب کرده‌اند.

افلاطون با وجود آنکه به برابری زن و مرد، برای مشارکت در امور جامعه باور داشت، خنای را شکر می‌کرد که زن آفریده نشده است! ارسطو می‌گفت: «مونث به دلیل فقدان خصوصیتی معین، مونث است.»^۲ او زن را ناقص می‌دانست و اعتقاد داشت طبیعت هر گاه نتواند مردی به وجود آورد، زن را می‌آفریند. او زن را محکوم به اسارت می‌دانست و هرگز نمی‌پذیرفت که زنان، در کارهای عمومی، همپای مردان به فعالیت بپردازند.

توماس اکویناس، بر این باور بود که «زن یک مرد ناقص است»^۳ و یونگ می‌گفت: جای زنان آنجاست که سایه مردان افتاده و به همین دلیل است که غالب اوقات، مردان، زنان را با سایه خویش اشتباه می‌گیرند.

رفتار مردان با این «سایه» خود، بیشتر اوقات بسیار خشونت‌آمیز بوده است. چنانچه نیچه، فیلسوف معروف آلمانی بر آن است که به گاه رفتن به نزد زنان، نباید تازیانه را فراموش کرد.

ویل دورانت در مورد کسانی که این سخنان را در باب زنان بیان داشته‌اند، می‌گوید: «اگر مردی کتابی درباره زنان بنویسد، از زبان جراحت و زخم‌های خود، سخن می‌گوید.»^۴ به هر روی «این سخنان از جهت آن که داور و طرف دعوی آن یکی است، نامطمئن دانسته شده‌اند.»^۵

گذشته از جریان‌های اندیشگی، مذاهب نیز داوری‌های خشونت‌باری در باب زنان داشته و حقوق اجتماعی آنان را نادیده گرفته‌اند. یهوه، خدای قوم یهود، در آخرین بند از ده فرمان خود به موسی، زنان را در ردیف چهارپایان و اموال غیر منقول مردان، برشمرده است.

«اسلام مقام زن را به مقیاس وسیعی بالا برد و پیغمبر اسلام (ص) به زنان حقوقی بخشید که هیچ‌گاه نداشتند و بدین ترتیب وضع حقوقی و قانونی آنان به طور عمده، ترقی کرد. اما شرایط اجتماعی آنان چندان اصلاح نشد.»^۶

در سال‌های اخیر، با اتکا به تحولاتی که در جوامع صنعتی غرب روی داد، زنان، برای دستیابی به حقوق پایمال شده خویش، نهضت‌هایی بر پای داشتند. به طور کلی می‌توان این جنبش‌های اصلاح‌طلبانه را زیر عنوان مکتب فمینیسم، طبقه‌بندی کرد. «فمینیسم، مکتبی است که فرودست بودن زنان را قابل چون و چرا و مخالفت می‌داند و این مخالفت مستلزم بررسی انتقادی موقعیت کنونی و گذشته زنان و چالش آنان با ایدئولوژی مرد سالارانه حاکم است که فرودستی زنان را، طبیعی و همگانی و اجتناب‌ناپذیر جلوه می‌دهد.»^۷

در ایران، گونه‌ای از این نهضت‌های زنانه را در عصر مشروطیت می‌بینیم. زنان ایرانی، از این فرصتی که انقلاب مشروطه در اختیارشان نهاده بود، بهره‌جسته، برخی از خواسته‌های خویش را مطرح ساختند. بدین ترتیب، مسئله زنان، آزادی و تعلیم و تربیت و برخی حقوق دیگر آنان در جامعه مطرح و یکی از درون مایه‌های مهم شعر معاصر فارسی گردید.

ملک الشعرای بهار، به مثابه شاعری جامعه‌گرا، برای تحقق خواسته‌های زنان به مبارزه برخاست و مسائل آنان را در شعر خویش منعکس کرد. او به راستی باور داشت که سرنوشت آزادی جامعه، با آزادی زنان، گره خورده و بدون تحقق آن، جامعه آزاد نخواهد شد، زیرا

حسادت در زنان زاده رقابت است و رقابت از خانه و در پیوند با خواهر و مادر شروع می‌شود و در زندگی زناشویی در رقابت با زنان دیگر، وارد مرحله‌ای تازه می‌گردد. در این مرحله «از طرفی عامل جنسی حسادت را تشدید می‌کند»^{۱۴} و از طرف دیگر باید دلیل منطقی تر آن را در اندیشه حفظ و صیانت زندگی زناشویی در برابر رقیب و ترس از فروپاشی آن دانست. بهار، به درستی، ریشه حسادت زنان را در رفتارهای مردان می‌جوید. یکی از این رفتارهای تحریک کننده حسادت، ازدواج مجدد یا تعدد زوجات است.

این رسم که در تاریخ سابقه طولانی دارد، قطعاً در آغاز کار کردی اجتماعی داشته است: سرپرستی از زنانی که شوهرانشان را در جنگ‌های مکرر قبیله‌ای از دست می‌دادند تا فساد قبیله را تباه نسازد و کمک به اقتصاد خانواده با تأمین نیروی انسانی بیشتر. اما مردان در نبود این پیش شرط‌های ازدواج مجدد، باز هم از این حق پیشین خود که متضمن لذت جسمانی آنان است، دست برنداشته‌اند.

بهار، مردان را از پرداختن بدان، به دلیل تبعات منفی‌اش، نهی می‌کند و برای بازداشتن آنان، گاه زن را «فتنه» می‌نامد و می‌گوید: «فتنه آن به که در اطراف تو کمتر باشد» و زمانی دیگر یادآور می‌شود که زن «گر چه قنداست نباید که مکرر باشد» گاهی آنان را از بی‌عدالتی در باب زنان متعدد بیم می‌دهد و سرانجام می‌گوید:

زن یکی، مرد یکی، خالق و معبود یکی

هر یک از این سه، دو شد مهره به ششدر باشد
زن خائن تبه و مرد دوزن بی‌خرد است

وان که دارد دو خدا مشرک و کافر باشد

(ج ۱، ۴۲۱)

او حرامسرا را مرکز رقابت‌های ناسالم، حسادت، سعایت و توطئه‌گری می‌داند و می‌گوید:

کی پسندی که نشانی به حرم قومی را

که یکایک زرشان قلب مکدر باشد

(ج ۱، ۴۲۱)

و سرانجام به عاقبت سوء این پدیده ناپسند اشاره کرد و تأثیر آن را بر دختران که مادران فردا هستند، یادآور می‌شود:

نسل این فرقه محبوس حسود غماز

به سوی مام کشد خاصه که دختر باشد

ریشه تربیت و اصل فضیلت مهر است

مهر کی با حسد و کینه برابر باشد

گر شنیدی که برادر به برادر خصم است

یا که خواهر به جهان دشمن خواهر باشد

علت واقعی آن است که گفتم ورنه

کی برادر به جهان خصم برادر باشد

(ج ۱، ۴۲۱)

برخی از روان‌شناسان، عامل حسادت را در زن، اشباع ناپذیری او ذکر کرده‌اند. بدین معنا که هر قدر به زن بیشتر توجه شود، باز هم توجه بیشتری می‌خواهد و انگار به همسر یا اطرافیان خود می‌گوید: فقط مرا دوست بنارید. بهار به اطرافیان زن در مورد تحریک حسادت او هشدار می‌دهد:

پیش زن مدح دیگران مکنید

خوبی غیر را بیان مکنید

زان که جنس لطیف بی‌باک است

هم حسود است و هم هوسناک است

حسن زن گر شنید رشک برد

حسن مرد ار شنید دل سپرد

(ج ۱، ۴۹)

یکی دیگر از ویژگی‌های روانی زن، توجه به خود و خویشتن‌آرایی است. بسیاری از روان‌شناسان که زن را موضوع کار و تحقیق خویش قرار داده‌اند، گفته‌اند که زنان دچار خودشیفتگی یا نارسایی سیسم هستند و رفتار آنان یادآور آن «مرد جوان زیبایی [است] که عاشق تصویر زیبای خود بود که در آب برکه دیده بود. او آن قدر محو تصویر خود شد که در آب برکه افتاد و غرق شد و از آن نقطه گل نرگس رویید.»^{۱۵}

این خویشتن‌آرایی از دوران کودکی در زنان آغاز می‌شود. روان‌شناسان بسیاری گزارش کرده‌اند که «تماشای شکل و قد و قامت خویش در دختران به مراتب بیش از پسران است. علاقه‌ای که آنها به زیبایی بدن و زینت کردن خود دارند، بیشتر است و بیش از پسران به خود عشق می‌ورزند. به طوری که دختران ساعات بیشتری از روز را در جلو آینه می‌ایستند.»^{۱۶} بهار این نظریه روان‌شناسان را به تجربه دریافته است:

زن اگر جاهل است اگر داناست

خودپسند است و خویشتن‌آراست



تعالی الله که در باغ نکویی

چو گل پاکیزه و زیبایی ای زن

خطا گفتم ز گل نکوتری تو

که هم زیبا و هم دانایی ای زن
(ج ۱، ۶۰۸)

خویشتن آرای و زیبایی، زن را به عشوه‌گری وامی‌دارد، تقریباً در تمام جوامع بشری عشوه‌گری و ناز و غمزه‌مونت برای دلربایی و جلب توجه، متداول است و عیب شمرده نمی‌شود. بهار این صفت را در یکی از زیباترین قطعه‌هایش مطرح کرده است. در این قطعه که به هدف ریشخند اهل ظاهر ساخته شده، او از رویاروی نهادن دو شخصیت پیر و جوان؛ یعنی دخترک اعجمی نسب و شیخ شهر، استفاده کرده و ماجرای درست تلفظ کردن حرف ضاد را که دختر با آن دهان کوچک غنچه مثال خویش توان ادایش را ندارد و شیخ بر تلفظ دقیق این واج اصرار می‌ورزد، نقل می‌کند و سرانجام می‌گوید:
گفتم به شیخ راه ضلال این قنر مهبوی

کان شوخ منصرف نشود از خیال خویش

بہتر همان بود کہ بمانید هر دوان

او در دلال خویش و تواندر ضلال خویش
(ج ۲، ۴۳۳)

بهار به درستی، بر این باور است که زن را از نارسایی سیسم (Narcissism) و زیبایی (Beauty) گریزی نیست اما ظاهراً، تحلیل درستی از این دو پدیده به دست نمی‌دهد. چرا که بر آن نیست که این میل مفرط زن را باید در جای فروگرفت تاهستی زن از هم نپاشد و نپیرشد. بهار به عنوان شاعری جامعه‌گرا، مطلقاً، توجهی به این نکته ندارد که «میل افراط‌آمیز زنان به زیبایی و خویشتن آرای، آنها را به راهی سوق می‌دهد که در نهایت برتری مذکر را تداوم می‌بخشد»^{۱۷} نیز بهار اشاره‌ای به این نکته نمی‌کند که نارسایی سیسم (خودشفتگی) زنان موجب می‌شود زن، خود را شیء مورد تمایل و محبوب و مطلوب مطلق حس کرده و نهایتاً وابستگی به مردان را با تمام وجود خویش تجربه کند. از این رو می‌توان بر آن بود که اگر چه بهار ادعای طرفداری از حقوق و آزادی و استقلال زنان را دارد اما در بافت و ساختار اندیشه او جایی برای این آزادی وجود ندارد، چرا که بزرگ‌ترین عوامل بازدارنده خودتحقق بخشی زنان، بایستگی گریزناپذیر هستی آنان دانسته شده است و پیداست که

کار او با جمال و زیبایی است

هنر و پیشه‌اش خودآرای است

گر نخواهی که خویش بنماید

به سر تو که بیش بنماید

(ج ۲، ۱۱۸)

این خویشتن آرای زن، او را به معشوقی ممشوق تبدیل کرده است. این چهره زن در تمام ادوار شعر فارسی یکی از زیباترین درونمایه‌های شعری بوده است. بهار برای نمایش این جنبه زیبایی زن، او را با شعر، مقایسه کرده است. به نظر او زن در تقابل با مرد که نثر دانسته شده، شعر است و شعر، لطیف، موزون و خیال‌انگیز است:

زن بود شعر خدا، مرد بود نثر خدا

مرد نثری سره و زن غزلی تر باشد

نثر هر چند به تنهایی خود هست نکو

لیک با شعر چو پیوست نکوتر باشد

(ج ۱، ۴۲۱)

در نظر بهار، زیبایی و لطافت زن باید با «پاکی» همراه باشد تا ارزش واقعی خود را بیابد. اما پاک بودن هم نیازمند دانایی است:

بین این عوامل گریزناپذیر با استقلال راستین زنان چه فاصله کران ناپذیدی وجود دارد .

یکی دیگر از اوصاف زنان که از حالات هیجانی آنان نشأت می‌گیرد، «گریه» است . گریه زنان در اثر عاطفی و دل نازک بودن و ناشکیبایی آنان در برابر ناملایمات است . ویل دورانت می‌گوید: «زن عاقل این دستور را همیشه ، مانند یک اصل جنگی به کار می‌برد: اگر دفعه اول موفق تشدید ، باز هم داد و فریاد کنید و به گریه روی آورید .»^{۱۸} بهار گریه زنان را حربه‌ای می‌داند که باید همگان در برابر آن سپر بیندازند: آلت زن دو چشم گریان است

حجبتش اشک و آه ، برهان است

بر صناعات خمسه منطوق

صنعتی بر فزوده این مفلق

منطق اوست چشم گوهر بار

لب خموش و دو دیده در گفتار

کیست آن کو سپر نیندازد

پیش برهانش حجت آغازد

(ج ۲، ۴۶)

زن ، روزی همسر و در پی آن مادر می‌شود و وقتی مادر است موقعیت روانی و اجتماعی خاصی می‌یابد . زیرا از لحاظ روانی ، مادر شدن یکی از عالی‌ترین دست‌آوردهای زندگی و از بزرگ‌ترین آرزوهای زنان محسوب می‌گردد . مادر شدن بستری است که زنان در آن مهر و عطوفت و ایثارگری خویش را به جریان می‌اندازند و نگاه تحسین‌آمیز جامعه را به خود معطوف می‌دارند . مادر «زندگی» را تداوم می‌بخشد و با مهرآموزی به فرزندان و تربیت آنان ، فردای بهتر جوامع را نوید می‌دهد: نبودن زندگی گر زن نبودن

وجود خلق را مبدایی ای زن

(ج ۱، ۶۰۸)

بهار با لحنی ستایشگرانه ، از لالایی شبانه مادران سخن می‌گوید که کواکب برای شنیدنش «جمله گوش» می‌شوند و ستارگان وقتی مادران در دل شب ، برای تیمار فرزندان ، خواب خوش را از دیدگان می‌رانند ، اشک می‌بارند و آن گاه که مادر ، فرزندان خویش را در کنار می‌گیرد ، بهشت واقعی تجسم می‌یابد .

در جایی دیگر ، مادر را با پدر و خدا می‌سنجد و خطاب به کودک می‌گوید: «مشو غافل از مادر مهربان» ، زیرا:

خدا منعم است و مربی پدر

بود مادر از هر دو دلسوزتر

خدا را پرست و پدر را ستای

ولی جان به قربان مادر نمای

(ج ۱، ۳۱۹)

در هر حال ، علی‌رغم اینکه کسی را توان تردید در عظمت مادر نیست . و نیز قبول این واقعیت که مادری یکی از بزرگ‌ترین لذت‌های زن بودن است ، چندان دشوار نیست ، اما می‌توان با اندکی درنگ دریافت

که «مادری کردن باری است بر دوش زنان و بخشی از سرکوبی است که باید رفع شود»^{۱۹} و این نکته‌ای است که در اندیشه Liberation بهار جایی را به خود اختصاص نداده است . به هر حال باید پذیرفت که مسئولیت زنان برای مادری ، علت اصلی تقسیم جنسی کار و استمرار سلطه مردان بر زنان است .

به اعتقاد بهار زن به مثابه همسر نیز ، زندگی مرد را اعتلا می‌بخشد و با وفاداری به پیمان زناشویی ، خانه را برای او و فرزندانش به مکانی امن و تکیه‌گاهی برای آرامش تبدیل می‌کند . این زنان که مولفه بنیادین زناشویی را حفظ می‌کنند ، از نظر بهار ، سه دلیل برای کار خود دارند: غرور مبتنی بر دانایی ، آزمودگی و شوهر دوستی:

زن دانا اگر بود مغرور

شاید ار باشد از خیانت دور



دگر آن زن که آزموده بود

داستان‌ها بسی شنوده بود

سوم آن زن که هست شوهر دوست

شوهرش نیز دل سپرده اوست

چون از این بگذری به دست قضاست

پند و اندرز قیل و قال و هیاست

(ج ۲، ۱۱۸)

هر چند می‌بایست پذیرفتار آمد که بهار به عنوان یک روشنگر اجتماعی بر روی این واقعیت تأکیدی نمی‌کند که «زندگی زناشویی برای زنان و مردان مزایای برابری ندارد و این مردان هستند که از این زندگی بیشترین برخوردار می‌شوند ، در حالی که زنان تنها نصیبی که از زندگی زناشویی می‌برند ، محرومیت از آزادی‌های نسبی مجرد دخترانه و رفتن زیر بار مسئولیت‌های سنگین زندگی خانوادگی است .»^{۲۰} از سوی دیگر در برابر وفاداران ، زنان خیانت‌پیشه قرار دارند . آنان

که با نقض پیمان خویش، خود، همسر و فرزندان خویش را تباه می‌کنند و از این رهگذر ضربه‌ای مهلک به جامعه وارد می‌آورند. بهار در باب این زنان می‌گوید:

زن که با شوی خود وفا نکند

از خدا نیز هم حیا نکند
(ج ۲، ۱۱۸)

بی‌وفایی، پیمان شکنی و خیانت زنان به خانواده خویش، در همه روزگاران نمونه‌هایی داشته است. اما بی‌تردید، هرگز، در هیچ روزگاری به شدت و حدت قرن حاضر نبوده است. دلیل اصلی این رویداد ویرانگر، تحولاتی است که پس از انقلاب صنعتی در زندگی زنان به وجود آمد. بسیاری از محققان، بزرگ‌ترین حادثه قرن بیستم را جنگ جهانی یا انقلاب روسیه نمی‌دانند، بلکه معتقدند، دگرگونی وضع زنان، بزرگ‌ترین رویداد این قرن بوده است. «انقلاب صنعتی در درجه اول موجب شد که زن نیز صنعتی شود. زنان، کارگران ارزان‌تری بودند و کارفرمایان، زنان را بر مردان سرکش سنگین قیمت ترجیح می‌دادند.»^{۲۱} اولین جایی که در اثر بروز این رویداد آسیب دید، «خانه» بود. خانه که در تمامی اعصار حیات بشر یکی از استوارترین و مقدس‌ترین نهادهای اجتماعی به شمار می‌آمد و همواره با قدرت اهورایی خود در برابر دیو شهوت و تباهی می‌ایستاد و خطاکاران را به رعایت موازین و قوانین اخلاقی فرامی‌خواند و جامعه را از زلال عصمت و پاکی سیراب می‌کرد، با بیرون رفتن زن از خانه، سست، لغزان و ناپایدار گردید.

این فروپاشی خانه، در ایران، با انقلاب مشروطیت و با تأثیر پذیری از عوامل پرزرق و برق فرهنگ غربی، آغاز گردید. زن باید آزاد می‌شد و هم‌دوش مرد در پیشبرد اهداف اجتماعی شرکت می‌جست. از این روی تمام روشنفکران جامعه، از جمله ملک الشعرای بهار، برای آزادی آنان مبارزه کردند. بهار، در راه آزادی زنان «کار را به جایی می‌کشاند که متعصبان به دشمنی با وی کمر می‌بندند و حکم تکفیر او را صادر می‌کنند.» اما باگذشت زمان و مسائل بی‌سابقه‌ای که در پیوند با آزادی زنان روی داد، مصلحان را، در کار زنان به اندیشه واداشت. از سخنان بهار برمی‌آید که او زن را «پله» نمی‌خواهد. او آزادی را بر خلاف آنچه در غرب روی می‌داد، با شرایطی خاص می‌پذیرد. اولین نکته‌ای که بهار برای تداوم نظام خانوادگی در نظر می‌گیرد، تبعیت زن از شوهر است:

آن طوبی چیست در جنان؟ دریاب

جفتی که بود مطاوع شوهر

طوبی لک اگر چنین بود جفت

و بل لک اگر بود چو آن دیگر
(ج ۱، ۴۷۵)

بهار، زن را آن گاه که «باب دل شوهر» باشد، می‌ستاید نه آنکه فقط «جانانه و دلبر باشد»:

خانم آن نیست که جانانه و دلبر باشد

خانم آن است که باب دل شوهر باشد

بہتر است از زن مه طلعت شوهر آزار

زن زشتی که جگر گوشه همسر باشد
(ج ۱، ۴۲۰)

و برای اینکه زن «جگر گوشه همسر باشد» بهتر است در خانه بماند: صدف خانه است و صاحب خانه غواص

تو در وی گوهر یکتایی ای زن

تو یکتا گوهری در درج خانه

وز آن بہتر که گوهر زایی ای زن
(ج ۱، ۶۰۷)

البته میان آزادی زنان که مستلزم حضور ایشان در جامعه است و دعوت ایشان به در خانه ماندن، تناقضی مشاهده می‌شود. به نظر نمی‌رسد که بهار میان این دو امر مغایرتی دیده باشد. بلکه باید پذیرفت که افراط‌کاری‌های زنان در استفاده از آزادی‌های خود، او را نگران عفت عمومی جامعه کرده است. دست کم آنجا که از همسر خویش سخن می‌گوید. به وضوح معلوم می‌شود که او به در خانه ماندن زن و سر و سامان دادن به کارهای خانه و توجه به تربیت فرزندان و ایجاد امنیت و فراغت و آسایش برای اهل خانه، باور دارد و بیرون رفتن او را با این شرایط، مغایر آزادی او نمی‌داند:

آزاد بود به خانه و برزن

مانند یکی امیر در کشور

هرگز ننه‌دز خانه بیرون پای

جز بهر لقای مادر و خواهر

یا بهر خرید چیزی کی کان را

ستوار نداشت است بر نوکر
(ج ۱، ۴۷۴)

عشقی هم در اطراف خود تجربیاتی می‌دید که می‌گفته است:

آن زن که نجیبه و عقیف است

درخانه نشسته باد بہتر

بهار کوچک‌ترین اشاره‌ای ندارد که خانه کانون و زمینه ساز انقیاد و تسلط بر زنان است. و پذیرش این واقعیت تلخ که خانه واحدی است با ساختار پدرسالارانه که در درون کل نظام پدرسالاری قرار دارد و واسطی است بین فرد و نظامات اجتماعی کار دشواری نیست.^{۲۲}

از سوی دیگر خانه‌داری (House work) نیز از شیوه‌های اصلی تولید مردسالاری است. خانه‌داری اگر چه می‌تواند خانواده هسته‌ای را استحکام بخشد اما بی‌تردید، هیچ کاری را برای حل مشکل تقسیم جنسی کار انجام نمی‌دهد.

باری از دیدگاه نواندیشان آن روزگار، آزادی زنان، برای آنان و جامعه متضمن فوایدی بوده است. گرچه در کنار این بهره‌مندی، هر دوی اینها آسیب‌پذیری‌هایی نیز داشته‌اند. آزادی زن با هدف بهبود وضع او و جامعه، مطرح گردید. اما مسائل بعدی، آن را دقیقاً به راهی که مصلحان و خود زنان می‌خواستند نبرد.

جامعه، به حضور زنان برای تصدی برخی مشاغل اجتماعی، نیازمند بود و بسیاری از زنان به این نیاز پاسخ گفتند. کم کم مسئله دست و پاگیری بودن چادر مطرح شد و برخی حتی چادر را مانع سوادآموزی و تربیت زنان دانستند و این در دستور کار قرار گرفت و کسان بسیار و از جمله شاعران درباره اش سخن گفتند. لاهوتی خطاب به دختران ایرانی گفت:

چون دخترکان ازبکستان
چادر بنه و کتاب بردار

و عشقی خرابی زنان را در حجاب دانست:
از حجاب است که این قوم خراب است خراب
بس خرابی ز حجاب است که ناید به حساب

در مقابل اینان نسیم شمال از دریچه مذهب به این مسئله می‌نگریست و لاجرم حجاب را برای زنان لازم می‌شمرد:
رو گرفتن از شروط مذهب و آیین ما
ما مسلمانیم و عصمت از شروط دین ما

بهار، در این میانه، راه معتدل تری را پیش گرفت. از سویی مثل عشقی و لاهوتی با کشف حجاب موافق بود و از دیگر سوی نگران اخلاق و عفت جامعه. ولی مثل نسیم شمال فقط حجاب را موجب عفت نمی‌دانست. گویی در پاسخ به نسیم شمال است که می‌گوید:

کار زن برتر است از این اسباب
هست یکسان حجاب و کشف حجاب
(ج ۲، ۱۱۷)

و در جای دیگر همین باور را آورده است:
نشود منقطع از کشور ما این اسباب
تا که زن بسته و پیچیده به چادر باشد
حفظ ناموس ز معجز نتوان خواست بهار
که زن آزادتر اندر پس معجز باشد
(ج ۱، ۴۲۱)

اما به دلیل آنچه در جامعه روی می‌داد، خطاب به زنی که کشف حجاب کرده بود، می‌گفت:

حجاب شرم و عفت بیشتر کن
کنون کازاده پیمایی ای زن
(ج ۱، ۶۰۸)

این نگرانی بهار بی سبب هم نبود. زنانی که او می‌دید یا با استفاده از آزادی بورژوازی، به فرهنگ و سنت‌های قومی خویش پشت کردند

یا کاملاً بسته و سنتی باقی ماندند:
دردا که زنان خطه ایران

مانند به زیر نیلگون چادر

یک نیمه خراب مشرب دیرین

یک نیمه خراب مسلک نوبر

یک بهره ذلیل جهل جان او بار

یک بهره اسپر فسق جان او بر

یک طایف الف لیله شان هادی

قومی سه تفنگدارشان رهبر

این کرده ز مهر شوی دل خالی

و آن داده به خورد جفت مغز خر

انداخته کرب و شین در خانه

تارخت کرب دوشین کند در بر

آن گاه به لاله زار در تازد

کرمک ریزد به غمزه در معبر

(ج ۱، ۴۷۵)

ناگفته پیدا است، این دو گروه زنانی نیستند که بهار برای آزادی آنان مبارزه کرده بود. او جای گروه سوم را که زن آرمانی او به شمار می‌آیند، خالی می‌دید و ناگزیر به این تقسیم مطلق گرایانه دست می‌زد. اما در جای دیگر زنان را به دو دسته خوب و بد تقسیم می‌کند و در توصیف زن خوب است که می‌توان نظر او را در باب زن آرمانی اش تشخیص داد:

زن خوب، از نظر او، کسی است که در عین حال که زیبا و ثروتمند است و دارای مشربی باز و فکری روشن باشد، گرچه شوهرش «زشت و ابله و بدخو و با زنان بلیه هم زانو باشد»، راه انحراف پیش نگیرد.

به نظر او اگر چنین زنی منحرف شود:

هست کمتر به فتوی بنده
در بر عقل و عرف شرمنده
(ج ۲، ۱۱۸)

اما در کنار خرد و فکر روشن این زن، عامل مذهب هم به یاری اش می‌آید و با وجود آنکه «منع مفقود و مقتضی موجود» است، «پارساکیش و پاسدار شرافت خویش» باقی می‌ماند و از این روی به گفته بهار:

اینست اعجوبه و دلیر زنی
قهرمان بزرگ و شیر زنی

افتخار رجال و فخر نسااست

او نه زن سرو بوستان وفاست

(ج ۲، ۱۱۹)

زن آرمانی بهار چیزی شبیه (Angel in the house) است. در حالی که مرد عمومی است، زن خصوصی است. در حالی که مرد



مارخورده و افعی شده است ، زن معصوم است . در حالی که مرد فعال است و او منفعل است . به راستی ، او از عالم خاکی چنان دور است که گویی فرشته‌ای است و طبق عنوانی که به او داده می‌شود گویی هاله‌ای تقریباً فوق طبیعی ، به نشانه تکریم و تجلیل از نقش زنانه‌ای که ازل تعیین کرده ، گردش را گرفته است .^{۲۳}

می‌توان بر آن بود که زن خوب از دید بهار زنی است که به تمامی مطیع شوی خود باشد ، خویشتن را وقف خانواده کند و در کل «از تمام جهات باکره باشد» .^{۲۴}

بهار در مقابل این گروه ، زنانی را توصیف می‌کند که با داشتن موقعیت و شرایط برای مصون ماندن ، منحرف می‌شوند . چرا که دیو شهوت ، به تعبیر بهار ، در درون پیرهنشان جای کرده است .

چادری تیم دار کرده به سر

با کنیزی نهاده پای به در

شوی غافل ز کار هم خوابه است

به گمانش که زن به گرمابه است

دل از این روسپی گسیختنی است

خونش در هر طریق ریختنی است

(ج ۲، ۱۱۹)

از این بدتر زمانی روی می‌دهد که عناصر فرهنگ بومی به هر دلیل در برابر عوامل فریبنده فرهنگ بیگانه ، بی‌رمق می‌شوند و کارایی خود را از دست می‌دهند . از این روی برای مردم راهی جز پذیرش تظاهر پر زرق و برق فرهنگ بیگانه ، باقی نمی‌ماند . رویکرد مردم به این عوامل فرهنگی ، ابتدا با ترس و احتیاط منع مواجه می‌گردد ولی آرام آرام قبح تقلید ، به دلیل لذات آنی ، که با روحیه مردم سازگار است ، از میان می‌رود . تقلید ، با توجه به مقلدان و شرایط محیطی آنان ، گونه‌ها و مراتب مختلفی می‌یابد . برخی به ظاهر امر اکتفا می‌کنند ولی در باطن باورهای خویش را نگه می‌دارند و باری به هر جهت با این تناقض کنار می‌آیند . اما گروهی دیگر در اثر تقلید ، خود را می‌بازند و فریب می‌خورند و به راهی که نباید می‌روند . بهار روزی در خیابان‌های تهران زنانی را می‌بیند که موی خویش را مثل پسران کوتاه کرده‌اند پس در قطعه‌ای تقلیدشان را به باد تمسخر می‌گیرد و با هجوی زشت با آنان برخورد می‌کند:

شد این مد در جهان معمول و در هر جا

زنان گیسوی مشک افشان بریدند

به ایران هم سرایت کرد این کار

زنان فرموده شیطان شنیدند

سر خود را کچل کردند و زین غم

دل ما را به خاک و خون کشیدند

به یک تقلید بی جا این بلا را

دو دستی بر سر خود آوردند

سخن کوتاه کنم دور از عزیزان

زنان یکسر به گیس خویش دیدند

(ج ۲، ۵۱۱)

روشکاد علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
ریال صالح علوم انسانی

به نظر می‌رسد بهار نیز بسان نیچه زن ستیز ، بر آن است که زنی که ادای مردان را درمی‌آورد و از آنها تقلید می‌کند زن اخته‌ای است و زن اخته شده زنی است که زنانگی خویش را برای اینکه اثبات کند خود چونان یک مرد است ، نفی می‌کند .^{۲۵}

خود باختگی فرهنگی کار را به جایی می‌کشاند که جامعه ایران که حضور زنان را در معابر عمومی برنمی‌تافت ، به دیدن رقص شوخ چشمان پارسی تن دردهند:

دیشب آن شوخ چشم پارسی

رقص را پایه دگر برداشت

گاه دستی به اشتها افشاند

گاه پایی به آرزو برداشت

قصه کوتاه حجاب عفت را

ماهرانه ز پشت و رو برداشت

(ج ۲ ، ۵۳۲)

محافل رقص و پایکوبی ، برای شور و هیجان لذت بیشتر ، زنان را به مصرف مواد مخدر سوق داد . بهار با نفی این صفت نکوهیده در همسر خویش ، وجود آن را در جامعه اثبات کرده است:

انسی به دخان ندارد و باده

وز هر دو بود نفور تا محشر

(ج ۱ ، ۴۷۲)

تقلید از الگوهای آزادی بورژوازی که عموماً برای عرضه خویش ، صورت می‌گرفت ، آرام آرام ، برخی از زنان را که آمادگی بیشتری داشتند به عرصه هولناک روسپیگری سوق داد . شیوع این پدیده ، دختران جوان را در معرض خطر قرار داده ، آلوده می‌کرد . بهار در قطعه زیر دختر جوانی را که راه گم کرده و سر از خرابات به درآورده ، با لحنی غمبار توصیف کرده است:

چه شد دو نرگس مستش ز آب دیده تر است

چه شد که لاله رویش به رنگ معصفر است؟

چرا سعادت از این تازه دختر ناکام

بریده مهر و از او سال و ماه بی خبر است؟

نه روی خانه نه یارای دیدن یاران

اسیر کنج خرابات و خوار و در به در است

ز بی وفایی صیاد بلهوس این مرغ

ز آشیانه جنا ، خسته بال و کنده پر است

چه شد که این چمن ناشکفته گشت خراب

بهار ، این همه تقصیر مادر و پدر است

(ج ۲ ، ۴۱۲)

البته بهار ، به خوبی می‌داند که «تقصیر پدر و مادر» ، وقتی با عامل محیط فاسد جمع شد ، حاصلی جز این تباهی نخواهد داشت . خود او در جای دیگر به این فساد محیط اشاره کرده است و از اینکه روسپیگری که باید از انظار پنهان بماند ، آفتابی گشته و دیگر برای مشاهده آن نیازی

به «خرابان» نیست ، سخن می‌گوید .

اما ای کاش بهار اشاره‌ای نیز به این نکته می‌کرد که روسپیگری عرضه‌ای است که مردان آن را تقاضا می‌کنند .^{۲۶} بی تردید درنگ بر روی این واقعیت امکان فراخروی در پوشیدگی‌های این پدیده را فراهم می‌آورد و بر چهره منفور روسپی رنگی از معصومیت و بلاهت می‌پاشد . بهار در یک قطعه ، عشرتکده‌ای را که ، همه می‌توانند آن را ببینند ، با لحنی هجوآمیز توصیف می‌کند . در این عشرتکده ، مردان «در بزم باده گلنار می‌کشند» و بانوان و دخترکان و عروسانی هستند که «در نزد غیر پرده ز رخسار می‌کشند» و پس از باده گساری و سرمست شدن ، هیاهویی به راه می‌اندازند که گویی «نایب حسین را به سر دار می‌کشند» و اگر کسی شب هنگام از جلو این عشرتکده بگذرد «او را میان خانه به اصرار می‌کشند» و خلاصه:

دنبک مردان و دایره گرم و رونود مست

تا صبحدم ز گرده هم کار می‌کشند!

(ج ۲ ، ۵۱۰)

شاید ، دیدن این صحنه‌ها بوده است که بهار را وامی‌داشته تا بگوید:

ای که اصلاح کار زن خواهی

بی سبب عمر خویش می‌کاهی

زن از اول چنین که بینی بود

هیچ تدبیر چاره‌اش ننمود

(ج ۲ ، ۴۴)

به راستی ، این دو بیت ، می‌تواند سخن پایانی بهار در باب زنان باشد؟ اگر چنین باشد ، پس باید پذیرفتار آمد که بهار نیز از سطح زن خوب و فرمانبر و پارسا و هالو عبور نمی‌کند .

بهار پس از سال‌ها ادعای طرفداری از حقوق زنان ، نهایتاً ، به سخن کنفوسیوس می‌رسد که می‌گوید: «تربیت عوام و زنان دشوار است . چرا که آنان تابع غریزه‌های پست هستند .»^{۲۷}

بهار از یک سو ، مدافع هویت زنان است و حقوقی برای آنان مطالبه می‌کند ، ولی با این حال حاضر نیست ، مفاهیم و فرض‌ها و ساختارهای گفتمان پدرسالارانه را در هم شکند . یک نگاه به زن آرمانی بهار و برداشت نهایی او از زن ثابت می‌کند که بهار پیامی گزاردنی برای مخاطب خویش ندارد . در هر حال به راحتی می‌توان کلیشه‌های و قالب‌واره‌هایی را که بهار از زنان و شخصیت آنان داده ، به زیر سؤال برد . او ، علی‌رغم اینکه پیشرفت زنان را خواستار است ، اما در پی آن نیست که ساختارهای فرهنگی جامعه را نقد کند . ساختارهایی که زنان را در مقایسه با مردان ، در وضعیت فرودستی قرار می‌دهد و درست از همین روست که او نمی‌تواند خود را از پیشداوری‌های جنسی رها کند .

از این رو ، می‌توان بر آن بود که از مجموع آثار بهار ، نمی‌توان فلسفه زن منسجمی را بیرون کشید . سخنان او در باب زنان ، پیشداوری‌های متناقضی را به نمایش می‌گذارد . بهار نیز آن هنگام که زن از وظایف مادری ، بچه‌داری و عدم اطاعت از شوهر جدا می‌شود ، از زن می‌هراسد . او نیز بی هیچ گمان در عمق باور خویش بر آن است که «زن فقط باید



مادر و همسر باشد و گرنه هیولا می‌شود.» ۲۸
اگرچه ، می‌باید پذیرفت که در بررسی آثار بهار ، غفلت از زمینه‌های تاریخی آثار او (Historical Context) ما را از مقصد دور می‌گرداند ، اما با این حال ، به نظر می‌رسد ، بهار با آن همه روشن‌اندیشی و ساختارشکنی در الگوهای فکری دوره خویش (Paradigm) در باب زنان حق مطلب را ادا نمی‌کند و رهنمودهای او در باب زنان به افق‌های انتظار مخاطب (Horizon of expectations) پاسخ درخوری نمی‌دهد .

پانویست‌ها:

* دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان

- ۱- جامعه‌شناسی جنسیت ، استغفانی گرت ، کتابون بقایی ، تهران ، نشر دیگر ، ۱۳۸۰ ، ص ۹.
- ۲- راهنمای نظریه ادبی ، رامان سلدن ، عباس مخبر ، تهران ، طرح نو ، ۷۶ ، ص ۲۵۵.
- ۳- همان .
- ۴- لذات فلسفه: ویل دورانت ، عباس زریاب ، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی ، ج ششم ، ۷۰ ، ص ۱۵۱.
- ۵- جنس دوم ، ج ۱ ، سیمون دوبوار ، قاسم صنعوی ، تهران ، توس ، ۸۰ ، ص ۵.
- ۶- شعر جدید فارسی ، دکتر محمد اسحاق ، مترجم سیروس شمیسا ، تهران ، فردوس ، ۷۹ ، ص ۱۸۴.
- ۷- جامعه‌شناسی زنان ، پاملا آبوت ، کلر والاس ، منیژه نجم عراقی ، تهران ، نی ، ۸۱ ، ص ۳۱.
- ۸- روان‌شناسی اجتماعی ، اتو کلاین برگ (ج ۱) ، علی محمد کاردان ، اندیشه ، ص ۱۳۴۹ ، ۲۱.
- ۹- لذات فلسفه: ص ۱۴۳.
- ۱۰- روان‌شناسی زن ، جینا لمبروزو ، پری حسام شهر رئیس ، تهران ، دانش ، ۸۱ ، ص ۱۳.
- ۱۱- روان‌شناسی اجتماعی ، ص ۳۲۶.
- ۱۲- همان ، ص ۳۲۷.
- ۱۳- ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت ، محمد رضا شفیعی کدکنی ، تهران ، سخن ، ۸۱ ، ص ۳۹.
- ۱۴- اصول روان‌شناسی ، نورمان . ل . مان ، دکتر محمود صناعی ، نشر اندیشه ، چاپ یازدهم ، ص ۱۲۶.
- ۱۵- روان‌شناسی زن و مرد ، دکتر محمد مجد ، تهران ، انتشارات مکیال ، چاپ دوم ،

- ۱۶- روان‌شناسی زنان: زانت هاید ، بهزاد رحمتی ، تهران ، لادن ، ۷۷ ، ص ۱۳۰.
- ۱۷- فرهنگ اصطلاحات فمینیستی: مکی هام ، فیروزه مهاجر و ... تهران ، توسعه ، ۱۳۸۲ ، ص ۵۱.
- ۱۸- لذات فلسفه ، ۱۳۸ ، ص ۵۱۹.
- ۱۹- فرهنگ نظریه‌های فمینیستی ، ص ۱۱۰.
- ۲۰- نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر ، جورج ریترز ، محسن ثلاثی ، تهران ، انتشارات علمی ، ۸۰ ، ص ۵۱۹.
- ۲۱- لذات فلسفه ، ۱۵۱ ، ص ۲۱۳.
- ۲۲- فرهنگ نظریه‌های فمینیستی ، ص ۲۱۳.
- ۲۳- همان ، ص ۳۵.
- ۲۴- زن در تفکر نیچه ، نوشین شاهنشه ، تهران ، قاصد سرا ، ۸۲ ، ص ۱۸۷.
- ۲۵- همان ، ص ۷۶.
- ۲۶- جنس دوم ، ج دوم ، ص ۴۴۹.
- ۲۷- زنان از دید مردان ، بنوات گرو ، مترجم محمد جعفر پوینده ، تهران ، جامی ، ۱۳۷۸ ، ص ۱۷.
- ۲۸- همان ، ص ۱۹۳.